

هژمونی و توسل به زور

موردکاوی نظری تجاوز امریکا به عراق (۲۰۰۳)

نویسنده

روح الله طالبی آرانی

نشر مخاطب

۱۳۹۵

سرشناسه	: طالبی آرانی، روح‌الله، ۱۳۶۰ -
عنوان و نام پدیدآور	: هژمونی و توسل به‌زور: موردکاوی نظری تجاوز آمریکا به عراق (۲۰۰۳)/ نویسنده روح‌الله طالبی آرانی.
مشخصات نشر	: تهران : مخاطب، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری	: ص. ۲۴۴.
شابک	: 978-600-5750-34-8
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: کتابنامه: ص. ۲۲۶ - ۲۴۴.
عنوان دیگر	: موردکاوی نظری تجاوز آمریکا به عراق (۲۰۰۳).
موضوع	: سازمان ملل متحد. شورای امنیت - قطعنامه‌ها
موضوع	: United Nations. Security Council -- Resolutions
موضوع	: هژمونی - ایالات متحده Hegemony-- United States
موضوع	: زور - ایالات متحده Bullying -- United States
موضوع	: رئالیسم - جنبه‌های سیاسی Realism -- Political aspects
موضوع	: خشونت سیاسی - جنبه‌های حقوقی Political violence-- Legal aspect
موضوع	: تجاوز (حقوق بین‌الملل) Aggression (International law)
موضوع	: عراق - تاریخ. حمله ایالات متحده، ۲۰۰۳ - ۲۰۱۱ م.
موضوع	: 2011 - Iraq, 2003
رده بندی کنگره	: JZ۱۷۱۲/۲۴۴۴ ۱۳۹۵
رده بندی دیویی	: ۳۲۷/۱۰۱
شماره کتابشناسی ملی	: ۴۳۱۳۳۴۷
تاریخ درخواست	: ۱۳۹۵/۰۵/۰۴
کد پیگیری	: ۴۳۱۲۰۷۰

عنوان: هژمونی و توسل به‌زور: موردکاوی نظری تجاوز آمریکا به عراق (۲۰۰۳)/

نویسنده: روح‌الله طالبی آرانی

صفحه‌آر: لیلا کاظمی

طراح جلد: الهه کاظمی

ناشر: مخاطب

نوبت چاپ: اول/تابستان ۱۳۹۵

تعداد: ۱۰۰۰

قیمت: ۱۷۵۰۰ تومان

تلفن دفتر مرکزی: ۶۶۹۵۸۲۲۵ تلفن همراه: ۰۹۱۲۳۰۸۷۲۳۲

پایگاه اطلاع‌رسانی: www.mokhatabbook.com پست الکترونیکی: www.mokhatabbook1379@gmail.com

مراکز پخش و فروش:

۱. تهران، خیابان ۱۲ فروردین، بین روانمهر و نظری، بن‌بست حقیقت‌پلاک ۴، واحد ۴، کتاب آوا

۲. تهران، خیابان انقلاب اسلامی، بازارچه کتاب، پلاک ۱۲، انتشارات چاپخش

تلفن: ۶۶۹۷۴۶۴۵

تلفن: ۶۶۴۰۴۱۱۰

فهرست مطالب

۹.....	سخن ناشر.....
۱۱.....	مقدمه
۲۹.....	فصل نخست - جا - خوب نظری.....
۳۱.....	۱-۱. مقدمه.....
۳۱.....	۲-۱. مروری اجمالی بر مکتب واقع گرایی در روابط بین الملل.....
۳۲.....	۱-۲-۱. پیشینه مکتب واقع گرایی قبل از ظهور نظام دولت-ملت.....
۳۳.....	۲-۲-۱. نحله‌های اندیشه واقع گرایی.....
۳۴.....	۳-۲-۱. واقع گرایی اولیه.....
۳۴.....	۱-۳-۲-۱. واقع گرایی کلاسیک.....
۳۵.....	۲-۳-۲-۱. نوواقع گرایی.....
۳۶.....	۴-۲-۱. واقع گرایی متأخر.....
۳۶.....	۱-۴-۲-۱. واقع گرایی تدافعی.....
۳۷.....	۲-۴-۲-۱. واقع گرایی تهاجمی.....
۳۸.....	۳-۱. واقع گرایی تهاجمی به عنوان چارچوب‌های نظری.....
۳۹.....	۱-۳-۱. مفروض‌های پایه‌ای نظریه واقع گرایی تهاجمی.....
۴۳.....	۲-۳-۱. دیدگاه واقع گرایی تهاجمی در مورد قدرت‌های بزرگ.....

- ۳-۳-۱. اهداف قدرت‌های بزرگ ۴۸
- ۴-۳-۱. استراتژی‌های قدرتهای بزرگ ۴۹
- ۵-۳-۱. دیدگاه واقع‌گرایی تهاجمی در مورد حقوق بین‌الملل ۵۷
- ۶-۳-۱. به‌سوی نظریه واقع‌گرایی تهاجمی در دنیای حقوق بین‌الملل هژمونیک ۵۹
- فصل دوم- رویکرد حقوق بین‌الملل به توسل به زور ۶۷**
- ۱-۲. مقدمه ۶۹
- ۲-۲. حقوق بین‌الملل: توسل به زور از معاهدات وستفالی تا تصویب منشور ملل متحد ۶۹
- ۱-۲-۲. حقوق بین‌الملل: توسل به زور از معاهدات وستفالی تا کنفرانس‌های صلح لاهه ۷۰
- ۲-۲-۲. از کنفرانس‌های صلح لاهه تا تصویب میثاق جامعه ملل ۷۱
- ۳-۲-۲. از تصویب میثاق جامعه ملل تا تصویب منشور ملل متحد ۷۲
- ۱-۳-۲-۲. میثاق جامعه ملل ۷۲
- ۲-۳-۲-۲. قرارداد لوکارنو ۷۳
- ۳-۳-۲-۲. پیمان عمومی برای مردود شمردن جنگ ۷۳
- ۴-۳-۲-۲. مقاله‌نامه تعریف تجاوز لندن ۷۴
- ۴-۲-۲. حقوق بین‌الملل عرفی در زمینه توسل به زور پیش از تصویب منشور ملل متحد ۷۴
- ۱-۴-۲-۲. قضیه ناوگان دانمارک ۷۵
- ۲-۴-۲-۲. قضیه کارولین ۷۶
- ۳-۴-۲-۲. قضیه کشتی مارل لاول ۸۰
- ۴-۴-۲-۲. قضیه حمله ژاپن به منچوری ۸۱
- ۵-۴-۲-۲. موارد دیگر توسل به زور با توجیه دفاع از حق موجودیت ۸۱

۳-۲. حقوق بین الملل توسل به زور پس از تصویب منشور ملل متحد	۸۲
۱-۳-۲. حقوق بین الملل توسل به زور در منشور ملل متحد	۸۲
۱-۱-۳-۲. منع توسل به زور در منشور ملل متحد	۸۳
۲-۱-۳-۲. استثنائات بر منع توسل به زور در منشور ملل متحد	۸۶
۱-۲-۱-۳-۲. دفاع مشروع بر اساس ماده ۵۱	۸۶
۲-۲-۱-۳-۲. اقدامات قهری شورای امنیت بر اساس فصل هفتم منشور	۹۰
۲-۱-۳-۲. سند مهم بین المللی در رابطه با توسل به زور بر اساس منشور ملل متحد	۹۱
۱-۲-۳-۲. سند مرتبط به تقویت همکاری، روابط دوستانه بین ملت‌ها و امنیت بین المللی	۹۱
۲-۲-۳-۲. «خناما» عربی تجاوز	۹۵
۴-۲. جمع بندی	۹۹
فصل سوم- رویکرد ایالات متحد به توسل به زور	۱۰۱
۱-۳. مقدمه	۱۰۳
۲-۳. دکترین‌های امریکا در مورد توسل به زور	۱۰۳
۱-۲-۳. دکترین‌های امریکا در مورد توسل به زور در دوران جنگ سرد	۱۰۴
۱-۱-۲-۳. دکترین ترومن	۱۰۴
۲-۱-۲-۳. دکترین آیزنهاور	۱۰۶
۳-۱-۲-۳. دکترین نیکسون	۱۰۷
۴-۱-۲-۳. دکترین کارتر	۱۰۸
۵-۱-۲-۳. دکترین ریگان	۱۱۰
۲-۲-۳. دکترین‌های امریکا در مورد توسل به زور در دوران پس از جنگ سرد	۱۱۳

- ۱۱۳..... ۱-۲-۳. دکترین جورج اچ دبلیو بوش
- ۱۱۴..... ۲-۲-۳. دکترین کلینتون
- ۱۱۷..... ۳-۲-۳. دکترین جورج دبلیو بوش
- ۱۲۰..... ۳-۲-۳. ارزیابی دکترین‌های امریکا در مورد توسل به زور
- ۱۲۱..... ۳-۳. عملکرد امریکا در مورد توسل به زور
- ۱۲۱..... ۱-۳-۳. دفاع مشروع شروع
- ۱۲۱..... ۱-۱-۳-۳. دفاع مشروع انفرادی
- ۱۲۴..... ۲-۱-۳-۳. دفاع مشروع دسته جمعی
- ۱۲۴..... ۲-۳-۳. تلاش امریکا برای تأیید داد و ستد رویه شورای امنیت بر اساس فصل هفتم منشور... ۱۲۴
- ۱۲۸..... ۴-۳. نتیجه گیری
- ۱۳۱..... فصل چهارم - هژمونی طلبی امریکا
- ۱۳۳..... ۱-۴. مقدمه
- ۱۳۳..... ۲-۴. تأملی بر مفاهیم هژمونی و هژمونی طلبی
- ۱۳۵..... ۳-۴. تأملی بر روند هژمونی طلبی امریکا
- ۱۴۰..... ۴-۴. شاخص های هژمونی طلبی امریکا
- ۱۴۰..... ۱-۴-۴. رسالت گرایی
- ۱۴۰..... ۱-۱-۴-۴. تأملی بر مفهوم رسالت گرایی امریکا
- ۱۴۲..... ۲-۱-۴-۴. رسالت گرایی امریکا در دوران جورج دبلیو بوش
- ۱۴۶..... ۳-۱-۴-۴. رسالت گرایی امریکا در حمله امریکا به عراق
- ۱۴۹..... ۲-۴-۵. اولویت دهی پیشدستی به بازدارندگی

۱-۲-۴-۴	بررسی مفهومی پیشدستی و نسبت آن با مفاهیم دیگر	۱۴۹
۲-۲-۴-۴	جایگاه پیشدستی در رویکرد امریکا به توسل به زور در دوره جورج دبلیو بوش	۱۵۳
۳-۲-۴-۴	پیشدستی و جنگ با عراق	۱۶۱
۳-۴-۴	روی آوردن به یک جانبه گرایی	۱۶۳
۱-۳-۴-۴	یک جانبه گرایی به عنوان رویه قدرت بزرگ هژمونی طلب	۱۶۳
۲-۳-۴-۴	یک جانبه گرایی در تاریخ دیپلماتیک امریکا	۱۶۵
۱-۳-۴-۴	جایگاه یک جانبه گرایی در رویکرد امریکا به توسل به زور در دوره جورج دبلیو بوش	۱۶۸
۵-۳-۴-۴	یک جانبه گرایی امریکا در حمله به عراق	۱۷۱
۵-۴	نتیجه گیری	۱۷۳
فصل پنجم - تحول در حق بین الملل		
۱۷۵	توسل به زور در قضیه عراق (۲۰۰۳)	۱۷۵
۱-۵	مقدمه	۱۷۷
۲-۵	قطعنامه های شورای امنیت در مورد عراق	۱۷۸
۱-۲-۵	قطعنامه ۶۷۸ مورخ ۲۹ نوامبر ۱۹۹۰	۱۷۹
۲-۲-۵	قطعنامه ۶۸۷ مورخ ۳ آوریل ۱۹۹۱	۱۷۹
۳-۲-۵	قطعنامه ۱۴۴۱ مورخ ۸ نوامبر ۲۰۰۲	۱۸۱
۳-۵	توسل به زور امریکا علیه عراق	۱۸۴
۱-۳-۵	زمینه چینی امریکا برای حمله به عراق	۱۸۴
۴-۵	تفسیر قطعنامه های شورای امنیت در رابطه با عراق از منظر حقوق بین الملل	۱۹۰
۱-۴-۵	بررسی تفسیر قطعنامه های ۶۷۸ و ۶۸۷	۲۰۲

۲۰۳.....	۲-۴-۵. بررسی تفسیر قطعنامه ۱۴۴۱
۲۰۵.....	۵-۵. تلاش هژمونی طلبانه امریکا برای ایجاد تحول در حقوق بین الملل توسل به زور
۲۰۷.....	۶-۵. جمع بندی
۲۱۱.....	جمع بندی و نتیجه گیری
۲۱۵.....	منابع و مآخذ
۲۱۵.....	الف- منابع فارسی
۲۲۱.....	ب- منابع لاتین
۲۳۷.....	نمایه

سخن ناشر

حق آموزش و دانش از حقوق اولیه انسان‌هاست. هرگونه تلاشی برای توسعه و تعالی آموزش و دانش و گریز از جهل می‌تواند خدمتی بزرگ برای نوع بشر باشد. با توجه به این رسالت است که بشر مخاطب کوشیده است با رویکردی تخصصی در عرصه دانشگاهی ایران اسلامی به همی در ترویج دانش‌اندوزی ایفا کند؛ در این چارچوب، با توجه به نیاز اساسی دانش‌پژوهان و دانشجویان، درصدد برآمده است به تنظیم، تدوین، ترجمه و تألیف کتابهایی بپردازد که می‌توانند به دور از تمرکز بر سود و سوداگری رایج، به زبانی علمی و در عین حال روان خلاهای علمی به ویژه در رشته‌های حقوق، علوم سیاسی، و روابط بین‌الملل را پاسخ گویند.

تحولی که در چند سال اخیر در عرصه دانشگاهی کشور رخ داده است گسترش روزافزون آموزش عالی، به ویژه در مقاطع تحصیلات تکمیلی، بوده است. این روند به افزایش شمار سرفصل‌های درسی و حوزه‌های مطالعاتی فرعی در رشته‌های حقوق، علوم سیاسی، و روابط بین‌الملل انجامیده است، به گونه‌ای که کمبود آثار و کتاب‌های متناظر با آنها بیش‌ازپیش احساس می‌شود؛ به ویژه آنکه، به دنبال شکل‌گیری حوزه‌های مطالعاتی بینارشته‌ای، ضرورتی انکارناپذیر در زمینه تدوین آثاری که بتواند الفتی را میان دانش‌پژوهان رشته‌های متفاوت علوم انسانی فراهم آورد پدید آمده است. با عنایت

به این الزامات، انتشار آثار بینارشته‌ای در این رشته‌های تخصصی در دستورکار قرار گرفته است که کتاب پیش‌رو از نمونه‌های بارز آنهاست. این کتاب که به قلم جناب آقای دکتر روح الله طالبی آرانی استادیار روابط بین الملل دانشگاه شهید بهشتی به رشته تحریر درآمده است، می‌کوشد پلی میان دو رشته روابط بین‌الملل و حقوق بین‌الملل عمومی بزند، به‌گونه‌ای که می‌تواند به خواننده ایرانی کمک کند تا فهم دقیق‌تری در مورد بارورسازی متقابل این دو رشته علوم اجتماعی به دست آورد. امید است این گونه آثار بتوانند زمینه را برای تولید ادبیات انتقادی در مطالعات بینارشته‌ای فراهم سازند.

نشر آثار دانشگاهی نیاز به دقت و ظرافتی دارد تا به نحوی مطلوب در اختیار مخاطبان دانشگاهی قرار گیرد. در همین ارتباط و در راستای اشاعه دیدگاه‌های ارزشمند اساتید و محققان در رشته‌های حقوق، علوم سیاسی، و روابط بین‌الملل، نشر مخاطب بر خود فرض دانسته تا به‌عنوان یکی از خدمتگزاران این عرصه به تولید آثار دانشگاهی اهتمام ورزد. بر همین اساس، از تمامی پژوهشگران و اساتید دانشگاه می‌خواهیم ما را از پیشنهادهای و انتقادات خود بهره‌مند سازند تا قوام‌بخش هدف ما در این راه باشد.

مقدمه

ریشه‌های حقوق بین‌الملل توسل به زور به شکل امروزی آن به شکل‌گیری نظام دولتی بین‌المللی باز می‌گردد. معاهدات و ستفالی که آغازگر تشکیل نظام دولتی بین‌المللی بودند، در ۲۲ اکتبر ۱۶۴۸ منعقد گردیدند و به جنگ‌های خونبار سی ساله مذهبی میان پروتستان و کاتولیک‌ها پایان بخشیدند (نوس باوم، بیتا: ۲۴۷). ولی با این حال، توسل به زور همچنان به عنوان مهمترین ابزار پیشبرد اهداف ملی، بی‌هیچ محدودیتی مشروع قلمداد می‌شد. در واقع، «بزرگی میان توسل به زور مشروع و نامشروع وجود نداشت؛ چراکه مبنای مشروعیت آن - داده بودن توسل به زور همانا تشخیص دولت در نظر گرفته شد. در نتیجه، گستره جنگ‌های مشروع همه کشمکش‌های بینادولتی را در بر می‌گرفت. توسل به زور که به منظور دفاع از منافع حیاتی بود موجه قلمداد شد و این خود دولت‌ها بودند که باید تشخیص می‌دادند که منافع حیاتی است. در واقع، نظریه منافع حیاتی نه به عنوان معیار حقوقی مشروعیت توسل به زور، بلکه به صورت دستاویز سیاسی که در جهت اهداف تبلیغاتی به کار می‌رفت، باقی ماند» ویژگی بنیادین حقوق عرفی این بود که هیچ محدودیتی بر حق دولت‌ها جهت توسل به زور قائل نمی‌شد (نوس باوم، بیتا: ۲۴۹).

این آموزه بدان معنا بود که توسل دولت‌ها به زور در هر لحظه‌ای محتمل و چه بسا گریزناپذیر است. اما وقوع جنگ‌های ناپلئونی در طول سال‌های ۱۷۹۲ تا ۱۸۱۵ این وضعیت را به کلی تغییر داد: در این جنگ‌ها سلاح‌های آتشین به نحو گسترده‌ای به کار

رفت و ویرانی‌های ناشی از توسل به زور به گونه‌ای بود که حتی طرف پیروز جنگ نیز آسیب جدی می‌دید. وانگهی، این جنگ‌ها نشان دادند که تلفات و خسارت‌های ناشی از توسل به زور به میدان نبرد ختم نمی‌شوند و دولت‌ها نه تنها از شکست در جنگ، بلکه از خود وجود جنگ نیز صدمه می‌دیدند. در نتیجه، دولت‌ها رفته‌رفته به این نتیجه رسیدند که این آموزه در زمینه توسل به زور باید تعدیل شود. از این رو، برای نخستین بار به فکر به‌کارگیری از جنگ افتادند. در این راستا، چنین استدلال شد که دولت‌ها در زمانی به زور توسل می‌شوند که مطمئن باشند پیروز می‌شوند. بدین سان، اگر موازنه قدرت باشد دولت به توسل به جنگ نمی‌کنند زیرا معلوم نیست که در جنگ پیروز می‌شوند یا نه. ولی با تغییر به تفاوت میان دولت‌ها از نظر بهره‌مندی از قدرت، گروه‌بندی‌های معطوف به موازنه قدرت ظهور کردند و اتحادیه‌های امنیتی و کنسرت‌ها تشکیل شدند. البته چون کنسرت‌ها به علت دگرگونی در قدرت ملی کشورها، مدام در حال تغییر و دگرگونی بودند یک سورمزانه، هنده وجود داشت که در هنگام به هم خوردن موازنه، به طرف ضعیف‌تر می‌پیوست و بدین سان، بار دیگر موازنه برقرار می‌گردید (نقیب‌زاده، ۱۳۸۸: ۱۵۴-۵۳).

بر همین اساس، نظام موازنه قدرت در جلوگیری از توسل به زور مؤثر افتاد. هزینه‌های زیاد، ویرانی گسترده، طولانی بودن جنگ‌ها و خسارت‌ها باعث شدند که جنگ ارزش نداشته باشد، مگر اینکه دولتی امیدوار باشد قلمرو پناهنده را به دست آورد. اما اگر دولتی اراضی زیادی کسب می‌کرد آنگاه برای تمامی اروپا خطر ساز می‌شد زیرا موازنه قدرت را برهم می‌زد و در نتیجه، دولت‌ها می‌کوشیدند در پی تصرف اراضی وسیع نروند زیرا نیک می‌دانستند چنین کاری باعث خواهد شد که مابقی دولت‌های اروپایی بر ضد آنها پیمان اتحاد ببندند (اکهرست، ۱۳۷۳: ۳۰۲).

در مواقع ضروری، نظام موازنه قدرت به مده قانون (به شکل انعقاد معاهدات) تقویت می‌شد تا برای پاسخ‌گویی به وضعیت‌های خاص آمادگی داشته باشد (اکهرست، ۱۳۷۳: ۳۰۲).

۳۰۲). بدین ترتیب، رژیم موازنه قدرت به عنوان شالوده سیاسی توسل به زور، که عملاً از کنگره وین در سال ۱۸۱۵ و حکم‌فرمایی نظام کنسرت اروپا آغاز شد و با جنگ جهانی اول پایان گرفت، حقوق بین‌الملل توسل به زور را در جنبه خود قلمرو داد (نقیب‌زاده، ۱۳۸۸: ۱۳۹-۱۳). در این دوره اعضای نظام بین‌الملل هیچ جنگ فراگیری را میان خود تجربه نکردند، اما تحولات پرشتاب در اواخر سده نوزدهم باعث گردیدند موازنه قدرت بیش‌ازپیش شکننده گردد و منافع دولت‌ها به‌سوی ستیز بگراید و در نتیجه، توسل به زور، محتمل‌تر و در بسیاری از مواقع چه‌بسا گریزناپذیر گردد. بدین‌سان، در آن به‌فقط ملاحظات سیاسی بودند که توسل به زور را تحدید می‌کردند نه قواعد حقوقی.

از این رو، بسیاری به کاپو افتادند تا توسل به زور را قاعده‌مند سازند، چراکه چنین به نظر می‌رسید که رژیم موازنه قدرت در آینده نخواهد توانست توسل به زور را محدود سازد (نقیب‌زاده، ۱۳۸۸: ۱۳۱-۱۳۰). اوج این تلاش‌ها برگزاری کنفرانس‌های صلح لاهه بود. در ۱۸ می ۱۸۹۹، اولین کنفرانس صلح در شهر لاهه تشکیل شد. کشورهای شرکت‌کننده در کنفرانس اول لاهه پذیرفتند که در صورت بروز اختلافات جدی بین آنها قبل از توسل به زور، «تا آن حد که مرتعین اجازه دهد» خواستار میانجی‌گری کشورهای ثالث گردند و «تا آن حد که موقعیت اجاب، بخواهد» دولت‌های ثالث نیز به این میانجی‌گری مبادرت ورزند (میرعباسی، ۱۳۸۵: ۲۷). مهم‌ترین تأثیری که کنفرانس اول صلح لاهه داشت این بود که برای نخستین بار کشورهایی از سراسر جهان با اراده کاهش توسل به زور از طریق ایجاد قواعدی برای حل و فصل اختلافات گرد هم آمدند. کنفرانس دوم صلح لاهه در سال ۱۹۰۷ با شرکت ۴۴ کشور جهان در (کنفرانس اول، ۲۶ کشور شرکت داشتند) تشکیل شد. این کنفرانس موفقیت چندانی را در پی نداشت و فقط برخی از توافقات کنفرانس اول را تکمیل کرد.

در مجموع، کنفرانس‌های صلح لاهه، تلاش‌های مثبتی برای تدوین شیوه‌های مسالمت‌آمیز حل و فصل اختلافات بودند و گام‌های بلندی را در جهت کمک به تنظیم مقررات حقوق بین‌الملل در حوزه توسل به زور برداشتند، چراکه این کنفرانس‌ها برای نخستین بار توانستند با اجماع کشورهای از سراسر جهان به نحو کم‌وبیش منسجمی تمامی اختلافات بین‌المللی را که چه‌بسا می‌توانند به توسل به زور بیانجامند مورد توجه قرار دهند و، هرچند به طور ناقص، راه‌حل‌هایی را برای آنها پیشنهاد کنند.

ولی با این حال، تحولات سال‌های پایانی سده نوزدهم و سال‌های آغازین سده بیستم به قدری طرفداران اسلحه و پرشتاب رقم خوردند که با توجه به حکم‌فرمایی گفتمان موازنه قدرت، هیچ اقدام حقوقی نمی‌توانست آنها را مهار کند. قدرت‌های اصلی نظام بین‌الملل به جای رهنمودی کنفرانس‌های لاهه در حل و فصل اختلافات، سرانجام توسل به زور را برگزیدند و وارد جنگی دائمی و مکرر شدند که به لحاظ گستره عملیاتی، خسارت‌ها، تلفات و پیامدهایی که بر جان و آبروی بر جای نهاد، تا آن زمان بی‌سابقه بود (نقیب‌زاده، ۱۳۸۸: ۱۳۹-۱۰۸).

اما تلاش‌های صلح‌طلبانه در طول جنگ جهانی اول، به‌بژه اقدامات و پیشنهادهای ویلسون، رئیس جمهور وقت آمریکا، سرانجام به بار نشست. میثاق جامعه ملل در ۲۸ آوریل ۱۹۱۹ با حضور ۳۲ کشور که در واقع، فاتحان جنگ بودند، در کنفرانس صلح ورسای به اتفاق آرا به تصویب رسید. این بار، تمهیدات در زمینه قاعده‌مندسازی توسل به زور از چارچوب کنفرانس خارج شد و در قالب یک نهاد بین‌المللی قرار گرفت. بدین سان، رژیم موازنه قدرت جای خود را به رژیم امنیت دسته‌جمعی داد. جالب این‌که، نیت تنظیم‌کنندگان میثاق پیشگیری از وقوع جنگی دیگر بود. در همین راستا، سعی شد حق توسل به زور، آخرین راه‌حل برای حل و فصل اختلافات مطرح شود (مسائلی و ارفعی، ۱۳۷۱: ۲۷).

اما باز هم گفتمان موازنه قدرتی سده نوزدهمی بر افکار تنظیم‌کنندگان پیش‌نویس میثاق جامعه ملل حکم‌فرما بود، چراکه به علت پیچیدگی الزامات قدرت بر تلاشهای حقوقی، جنگ‌های مشروع از دید میثاق طیف گسترده‌ای را در برمی‌گرفت، به گونه‌ای که مجال اندکی برای نقش‌آفرینی اصل عدم توسل به زور باقی می‌نهاد (کلینیار، ۱۳۷۱: ۱۱۱).

تنش‌های میان اعضای جامعه ملل به‌ویژه قدرت‌های بزرگ نیز که از فردای تشکیل جامعه ملل جرعه خورده، گویای این مطلب است که آلام ناشی از جنگ جهان‌گیر اول سران دواها را گرد هم آورد نه اراده‌ای قاطع برای ممنوعیت توسل به زور. از این رو باید گفت به شمارها، آنها سلبی بود نه ایجابی.

شکندگی موازنه قدرت پس از جنگ جهانی اول، بی‌اعتمادی برجا مانده در حافظه تاریخی دولت‌ها نسبت به یکدیگر، ظهور قدرت‌های جدید در خارج از اروپا و ضرورت تنظیم روابط آنها با قدرت‌های اروپایی پس از جنگ از جمله عواملی بودند که باعث گردیدند بسیاری به این فکر بیفتند که با میثاق به حد کافی نمی‌تواند پرهیز دولت‌ها از توسل به زور را تضمین کند. در این راستا، تلاش‌های انفرادی، دوجانبه، یا چندجانبه دولت‌ها در خارج از چارچوبه جامعه ملل آغاز شد.

نخستین تلاش مهم در این زمینه، *معاهدات لوکارنو* بود که میان دولت‌های آلمان، بلژیک، فرانسه، انگلستان و ایتالیا در پاییز سال ۱۹۲۵ به امضا رسید؛ یکی دیگر از این معاهدات، قرارداد تضمین متقابل امنیت مرزهای فرانسه - آلمان و بلژیک - آلمان بود که ایتالیا و انگلستان نیز به‌عنوان حافظ این تضمین آن را امضا کردند (نقیب‌زاده، ۱۳۸۸: ۱۸۹). در همین چارچوب، قراردادهای دیگری نیز بین فرانسه و لهستان و بین فرانسه و چکسلواکی منعقد گردید.

تلاش دیگر، *پیمان بریان-کلوگ* یا *پیمان پاریس* بود که پیمان عمومی در زمینه محکومیت توسل به زور به‌عنوان ابزار سیاست ملی به‌شمار می‌آمد، در ۲۷ اوت ۱۹۲۸ به

امضای پانزده کشور جهان رسید و ۶۵ کشور نیز آن را تصویب کردند یا بدان ملحق شدند. هدف این پیمان، آشکارا کنار نهادن توسل به زور، هم به عنوان یک ابزار خودیاری در جهت جبران تخلف بین‌المللی و هم به عنوان یک اقدام مشروع حاکمیت ملی برای تغییر حقوق موجود بود. قصد آن، لغو کلی نهاد جنگ نبود؛ زیرا براساس مفاد آن، توسل به زور همچنان در دفاع مشروع و به عنوان ابزار اقدام دسته‌جمعی برای بازداشتن متجاوز، قانوناً مجاز شمرده می‌شد. این پیمان همچنین توسل به زور میان یک عضو پیمان و شر غیر عضو را ملغی نمی‌ساخت. به علاوه، پیمان، توسل به زور علیه کشوری را که مفاد پیمان را نقض کرده بود، ممنوع نمی‌کرد.

با وجود پیمان و نهادهای محدودکننده (و نه منع‌کننده) توسل به زور، نظام بین‌الملل عملاً به وضوح سال‌های قبل از جنگ جهانی اول بازگشت؛ چراکه دولتمردان کوشیدند نه با تحجیم یا نهادهای حقوقی بین‌المللی بلکه براساس موازنه‌سازی در برابر یکدیگر توسل به زور را مهار کنند. اما جاه‌طلبی‌های برخی از آنها فراتر از آن بود که بتوان جلوی گسترش طلبی ارضی‌شان را گرفت. با کم‌رنگ شدن هرچه بیشتر نقش جامعه ملل و پیمان‌های لوژان و برلین-کلوگ در تعاملات میان دولت‌ها در اواخر دهه ۱۹۳۰، دولت‌ها بیش از پیش در برابر توسل به زور آسیب‌پذیر شدند و سرانجام، آتش جنگ جهانی دوم افروخته شد و جهان را درنوردید (نقیب‌زاده، ۱۳۸۸: ۲۱۶-۲۰۱).

به دنبال وقوع جنگ جهانی دوم، فاتحان جنگ در کنفرانس‌هایی که به تأسیس سازمان ملل متحد انجامید، کوشیدند ممنوعیت کاربرد زور را به صورت یک اصل خدشه‌ناپذیر در منشور بگنجانند و نارسایی‌های حقوقی این حوزه در ادوار گذشته را بزدایند. در این راستا، مقدمه منشور ملل متحد با آرزوی رها ساختن نسل‌های آینده از بلای جنگ آغاز شد و اراده پایه‌گذاران ملل متحد بر تضمین پذیرش اصل عدم کاربرد نیروی نظامی جز به منظور پیشبرد منافع جمعی استوار شد. این آرمان سیاسی در

بندهای ۳ و ۴ ماده ۲ منشور ملل متحد به عنوان یک اصل حقوقی از اصول بنیادین ملل متحد بدین شرح تدوین گردید:

بند سوم - همه اعضا باید اختلافات بین المللی خود را با ابزارهای صلح آمیز به شیوه‌ای فیصله دهند که صلح و امنیت و عدالت بین المللی به خطر نیفتد.

بند چهارم - کلیه اعضا در روابط بین المللی خود از تهدید به زور یا استفاده از آن علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی هر کشوری با هر روش دیگری که با اهداف ملل متحد منافات داشته باشد، خودداری خواهند نمود (ظریف و سجادیور، ۱۳۸۷: ۱۶-۵۱۵).

بنابراین، مندرجات منشور ملل متحد در قواعد منع کاربرد زور از تمامی اسناد گذشته و از جمله مفاد پیمان پاریس فراتر رفته و برپا به موجب آن، اعضای ملل متحد نه تنها از حق خود به توسل به جنگ - جز در موارد دفاع مشروع انفرادی یا دسته جمعی - بلکه همچنین از حق خود به تهدید یا کاربرد زور، انحصاراً و به صورت فردی و در صورتی که از این میان، اسنادی که در برهه‌های زمانی گوناگون به تصویب اعضای ملل متحد رسیدند، ضمن تأیید ماده ۲ منشور ملل متحد، در منشورهای منشور ملل متحد در زمینه ممنوعیت کاربرد زور را شفاف‌تر ساختند. این اسناد عبارتند از:

۱. اعلامیه غیرقانونی بودن مداخله در امور داخلی دولت‌ها (۱۹۶۵)،

۲. اعلامیه اصول حقوق بین الملل در مورد روابط سوسیال (۱۹۷۲)،

۳. قطعنامه تعریف تجاوز (۱۹۷۴)،

۴. اعلامیه افزایش کارایی تحریم کاربرد زور (مقتدر، ۱۳۷۸: ۱۳۱-۱۳۰).

با این حال، از مندرجات منشور ملل متحد و رویه سازمان ملل متحد در اجرای مفاد منشور چنین بر می آید که استثنائاتی هم بر اصل ممنوعیت تهدید یا کاربرد زور مترتب است؛ این استثنائات عبارتند از:

الف) دفاع مشروع: براساس ماده ۵۱ منشور ملل متحد، حق دفاع مشروع به عنوان حق ذاتی هر دولتی به رسمیت شناخته شده است: «در صورت وقوع حمله مسلحانه بر ضد یک عضو ملل متحد تا زمانی که شورای امنیت اقدامات لازم را برای حفظ صلح و امنیت بین الملل به عمل آورد، هیچ یک از مقررات منشور به حق ذاتی دفاع مشروع از خود، خواه به طور فردی و خواه به طور جمعی، لطمه ای وارد نخواهد کرد. اعضا باید اقداماتی را که برای اعمال حق دفاع مشروع از خود به عمل می آورند، فوراً به شورای امنیت گزارش دهند. این اقدامات به هیچ وجه بر اختیارات و وظایفی که شورای امنیت بر طبق این منشور برعهده دارد و به موجب آن، هر زمان که ضروری تشخیص دهد برای حفظ و اعاده صلح و امنیت بین المللی به عمل خواهد آورد، تأثیری نخواهد داشت» (والاس، ۱۳۸۷: ۳۵۲).

ب) توسل به زور نهادهی: براساس بند ۱ ماده ۲۴ منشور ملل متحد، به منظور اقدام سریع و مؤثر سازمان ملل متحد، مسئولیت اولیه حفظ صلح و امنیت بین المللی به شورای امنیت واگذار شده است و براساس ماده ۲۵ منشور ملل متحد، اعضای ملل متحد موافقت می نمایند که تصمیمات شورای امنیت، بر طبق منشور قبول و اجرا کنند. پس تنها رکن مشروع اعمال توسل به زور نهادهی، سازمان ملل متحد، شورای امنیت است.

سازوکارهای نهادهی توسل به زور به وسیله سازمان ملل متحد در فصل های ششم و هفتم منشور ملل متحد آمده است و شورای امنیت پیرو وظایف های که براساس بند ۱ ماده ۲۴ منشور برعهده دارد، نقشی محوری را در این سازوکارها ایفا می کند.

به موجب فصل ششم، شورای امنیت می تواند توصیه هایی را در جهت حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات ارائه دهد. فصل هفتم با اختیارات شورای امنیت در زمینه اجرای وظیفه اولیه حفظ صلح و امنیت بین المللی سروکار دارد. براساس ماده ۳۹، که نخستین ماده فصل هفتم به شمار می آید، شورای امنیت وجود هرگونه تهدید علیه صلح، نقض

صلح، و عمل تجاوز را احراز می‌کند. متعاقب احراز وضعیت‌های موضوع ماده ۳۹، شورای امنیت توصیه‌هایی را ارائه می‌دهد یا تصمیم می‌گیرد که برای حفظ یا اعاده صلح و امنیت بین‌المللی به چه اقداماتی بر طبق مواد ۴۱ یا ۴۲ باید مبادرت شود.

براساس ماده ۴۰، شورای امنیت موظف است که از طرف‌های ذی‌نفع بخواهد اقداماتی موقتی را که ضروری یا مطلوب تشخیص می‌دهد، انجام دهند. برای مثال، شورای امنیت ممکن است طرفین را به آتش‌بس ترغیب کند. عملیات اجرایی که شورای امنیت ممکن است ضرورت آن را در دستور کار قرار دهد، می‌تواند هر یک از موارد زیر باشد:

الف) عملیاتی که ضمن به‌کارگیری نیروی مسلح نیست: به‌موجب ماده ۴۱، شورای امنیت می‌تواند از اعضای ملل متحد بخواهد که ضمانت اجرای اقتصادی و یا دیپلماتیک را علیه دو «خاصی» به‌کار گیرند.

ب) به‌کارگیری نیروی نظامی: براساس ماده ۴۲، در صورتی که شورای امنیت احراز کند که عملیات موضوع ماده ۴۱ کافی نیست، می‌تواند با استفاده از نیروهای هوایی، دریایی، یا زمینی به اقداماتی که برای حفظ یا اعاده صلح و امنیت بین‌المللی ضروری است، دست بزنند.

ماده ۴۳ مکمل ماده ۴۲ است. به موجب این ماده، دیپلمات‌ها موظفند از طریق انعقاد موافقت‌نامه‌های ویژه با شورای امنیت برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی، نیروهای مسلح، کمک و تسهیلات از قبیل حق عبور لازم را در اختیار شورای امنیت قرار دهند. البته به‌موجب مواد ۱۱ و ۱۲ منشور، مجمع عمومی می‌تواند در مورد هر مسئله مربوط به حفظ صلح و امنیت بین‌المللی بحث کند، مشروط بر این که مسئله مزبور نزد شورای امنیت مطرح نباشد. مادامی که شورای امنیت می‌تواند تصمیماتی اتخاذ کند، مجمع عمومی باید صرفاً به ارائه توصیه بسنده کند. نقشی که منشور برای مجمع عمومی در نظر گرفته است کمرنگ‌تر از نقش شورای امنیت است. در عمل، فلج شدن

شورای امنیت به علت اعمال حق وتو در جریان جنگ کره، در سال ۱۹۵۰ تا حدودی به مجمع عمومی نقش فعال تری نسبت به آنچه علی الاصول برای آن در نظر گرفته شده بود بخشید؛ و به قطعنامه بدیع «اتحاد برای صلح» مجمع عمومی منتهی شد.

در این میان، باید خاطر نشان ساخت که سازمان ملل متحد در اجرای مفاد منشور به تشکیل نیروهای حافظ صلح مبادرت ورزیده است. اگرچه منشور ملل متحد در این زمینه سکوت کرده است، ولی این نیروها نقش بسزایی در پیشبرد فصل های ششم و هفتم منشور ایفا کرده است و با توجه به سودمندی و کارآمدی نسبی آنها هر روز اختیارات و وظایفی که بر آنها واگذار می شود، افزایش می یابد.

در مجموع، باید دعا داشت که فقط شورای امنیت قادر است «عملیات اجرایی از طریق توسل به زور را علیه متجاوز الزام آور تلقی کند. به عبارت دیگر، اقتدار در عملیات اجرایی شامل توسل به زور، امتیاز ویژه شورای امنیت است. به موجب منشور ملل متحد، اگرچه شورای امنیت نهادی است که از ملاحظات انحصاری توسل به زور برخوردار است، ولی مجمع عمومی از صلاحیتی فرعی برای توصیه عملیاتی که مادون عملیات قهرآمیز یا عملیات اجرایی قرار دارد، بهره مند است (مجلسی، ۱۳۸۹).

بدین سان، حقوق بین الملل توسل به زور با تدوین منشور پیش از پیش به کمال خود نزدیک شد. قطعنامه های شورای امنیت، اقدامات بدیع مجمع عمومی در صدور قطعنامه های الزام آور سهم بسزایی در ترویج حقوق بین الملل توسل به زور کردند. اما چنین به نظر می آید که تا قبل از پایان جنگ سرد، حقوق بین الملل توسل به زور تقریباً در همان حد باقی ماند و مجال چندانی برای ترویج بیشتر نیافت. جنگ سرد چشم اندازی را که در زمینه حقوق بین الملل توسل به زور وجود داشت، تغییر داد. رقابت میان ابرقدرت ها برای کسب مناطق نفوذ، چه جغرافیایی و چه ایدئولوژیک، مانع از آن شد که شورای امنیت، یعنی ارگان اصلی سازمان ملل متحد برای حفظ صلح، آن گونه که در منشور پیش بینی شده بود، به وظایف خود عمل کند. وجود حق وتو برای

قدرت‌های بزرگ، شورای امنیت را فلج می‌کرد؛ به طوری که هرگاه پای یکی از قدرت‌های مذکور در میان بود، هیچ اقدامی از شورای امنیت ساخته نبود. بحران کره در سال ۱۹۵۰، بحران سوئز و تجاوز شوروی به مجارستان در سال ۱۹۵۶، تجاوز شوروی به افغانستان در سال ۱۹۷۹، تجاوز امریکا به گرانادا و پاناما، جنگ ایران و عراق و ده‌ها مورد دیگر همگی از جمله رویدادهایی‌اند که از فلج شدن شورای امنیت در رسیدگی به حقوق بین‌الملل توسل به زور حکایت دارند (آقایی، ۱۳۸۷: ۱۲۶).

اما نحوه برخورد شورای امنیت سازمان ملل متحد در قبال بحران‌های بین‌المللی پس از جنگ سرد نشانگر قرار گرفتن این سازمان در مسیر تحول در حقوق بین‌الملل توسل به زور بوده است. در اینجا به برخی از این بحران‌ها اشاره می‌شود:

۱. **تهاجم عراق به کویت و مجوز شورای امنیت در توسل به زور:** اولین تجربه شورای امنیت در دوران پس از جنگ سرد صدور مجوز توسل به زور در بحران کویت از سوی شورای امنیت سازمان ملل بود. شورای امنیت پس از تجاوز عراق به کویت و اشغال خاک این کشور در سال ۱۹۹۰، با صدور قطعنامه ۶۶۵ به دولت‌هایی که با حکومت کویت همکاری داشتند اجازه داد برای اعمال ضمانت اجرای غیرنظامی به اقدامات محاصره دریایی مبادرت ورزند و در صورت لزوم به زور متوسل شوند. شورای امنیت با اشاره به قطعنامه‌های ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲ و ۶۶۴ در این قطعنامه وارد حیطه فصل هفتم شد. سرانجام قطعنامه ۶۷۸ شورای امنیت توسل به زور را تجویز کرد و اجرای آن نیز از سوی نیروهای ائتلاف صورت گرفت (سادات میدانی، ۱۱۸۱: ۱۱۲).

۲. **بحران بوسنی:** پس از فروپاشی شوروی و کمونیسم و تجزیه یوگسلاوی، صرب‌ها با آرزوی ایجاد صربستان بزرگ تصمیم به تجزیه بوسنی و هرزگوین گرفتند. هدف صرب‌ها پاک‌سازی قومی و نژادی بود. جنگ و خونریزی شدیدی روی داد. شورای امنیت از ابتدای بحران علی‌رغم این که وضعیت موجود در یوگسلاوی را «تهدید صلح» نامید، با تمسک به بهانه‌های مختلف، از اجرای وظایف خود طفره رفت که باعث فرصت

یافتن صرب‌ها برای قتل عام بیشتر شد (آقایی، ۱۳۷۵: ۵-۳۹۴). در هر حال، شورای امنیت طی قطعنامه‌های ۷۸۷ و ۸۲۰ به منظور اجرای کامل تحریم‌ها علیه صربستان و مונته‌نگرو از کشورهایی که به صورت انفرادی و یا به صورت مشارکت در ترتیبات منطقه‌ای عمل می‌کنند خواست تا اقدامات لازم را برای کنترل کشتیرانی در رود دانوب معمول دارند و همه دولت‌ها از هرگونه دادوستد کالا در جمهوری فدرال یوگسلاوی جز در مورد کمک‌های انسان‌دوستانه خودداری ورزند (آقایی، ۱۳۷۵: ۸-۴۹۷).

۳. **وادع یازده سپتامبر ۲۰۰۱:** حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به گونه‌ای برجسته چشم‌انداز بین‌المللی را تغییر داد و به یکی از جدی‌ترین تهدیدها علیه صلح و ثبات جهانی تبدیل شد. در این‌رو، شورای امنیت توجه ویژه‌ای به مبارزه با تروریسم مبذول داشت (ابراهیمی، ۳۸۱: ۵). مجمع عمومی سازمان ملل یک روز پس از حملات یازده سپتامبر با صدور قطعنامه‌ای ضمن محکوم کردن حملات تروریستی به آمریکا خواستار همکاری بین‌المللی برای دستگیری و مجازات عوامل و سازماندهندگان حملات تروریستی به آمریکا و نیز جلوگیری از اقدامات تروریستی و ریشه‌کنی تروریسم در عرصه بین‌المللی شد (سنبل، ۱۳۸۰: ۱۳۵).

شورای امنیت نیز در قطعنامه ۱۳۶۸ با محکوم کردن این حملات، آن را «تهدیدی برای صلح و امنیت بین‌المللی» دانست و حق دفاع فردی یا جمعی از خود را برای آمریکا به رسمیت شناخت. شورا در مقدمه قطعنامه ۱۳۷۳ نیز بر مزاد قطعنامه ۱۳۶۸ صحه نهاد و مصادیق آنها را به تفصیل بیان کرد. اگرچه این قطعنامه در مورد حملات تروریستی به آمریکا صادر شده بود، اما با توجه به درج «این گونه اقدامات تهدیدی برای صلح و امنیت بین‌المللی به شمار می‌رود»، عملاً حق دفاع از خود و در نتیجه، لزوم همکاری را به کشورهای دیگر نیز تسری داد (سنبل، ۱۳۸۰: ۴۲-۱۱۳۶).

۴. **حمله به افغانستان:** پس از رویداد یازده سپتامبر و تصویب قطعنامه‌های ۱۳۶۸ و ۱۳۷۳ که مفاد آنها براساس فصل هفتم منشور ملل متحد تقریر یافته بود، دست

امریکا برای اقدام نظامی علیه طالبان در هر جای جهان باز شد. سهمگینی حملات یازده سپتامبر و پذیرش مسئولیت این حملات از سوی القاعده به گونه‌ای بود که امریکا در حمله به افغانستان با مخالفت هیچ کشور بزرگی مواجه نشد و این نشانگر هماهنگی بین‌المللی در اجرای قطعنامه‌های ۱۳۶۸ و ۱۳۷۳ بود. نخست‌وزیر بلژیک به‌عنوان رئیس دوره‌ای اتحادیه اروپا، همبستگی کامل اروپا را با اقدام امریکا و انگلیس اعلام کرد و اقدام آنها را یک مقابله به‌مثل مشروع خواند. چین و روسیه تلویحاً از امریکا حمایت کردند. آلمان و فرانسه نیز با امریکا همراه شدند.

نحوه مدیریت بحران افغانستان، نقطه عطفی در مناسبات شورای امنیت و امریکا به‌شمار می‌رود. این مناسبات از ظرفیت و قابلیت برخوردار بود که به‌طور منطقی این انتظار را برای ایالات متحده به‌وجود آورد که سیاست‌ها، و روش‌ها و مدیریت این کشور برای حل بحران عراق تردد تأیید شورای امنیت قرار خواهد گرفت، ولی واقعیت چیز دیگری بود (مولایی، ۱۳۸۴: ۷۲-۷۱).

برخورد شورای امنیت با این بحران نشانگر تأکید آن بر جایگاه حقوق بین‌الملل توسل به‌زور در عرصه بین‌المللی است. اما بحران عراق (۲۰۰۳)، تلاش امریکا برای ایجاد تحول در حقوق بین‌الملل توسل به‌زور را آشکارا به نمایش می‌گذارد. بوش در تاریخ ۱۲ سپتامبر ۲۰۰۲ در عین تعجب همگان پرونده شکایت از عراق را در مجمع عمومی سازمان ملل گشود و کوشید سازمان ملل را وادار سازد تا در مورد عراق به علت کوتاهی‌اش در زمینه خلع سلاح دست به اقدام بزند. بوش اعلام کرد که «ما در خصوص قطعنامه‌های لازم با شورای امنیت همکاری خواهیم کرد»، اما در عین حال تهدید کرد اگر سازمان ملل در همکاری کوتاهی کند، به تنهایی دست به کار خواهد شد (ذوالفقاری، ۱۳۸۵: ۱۲). یک ماه بعد کنگره نیز این تهدید را تأیید کرد و به وی اجازه داد بدون اخذ مجوز از سازمان ملل در برابر عراق از زور استفاده کند. پیام امریکا روشن

به نظر می‌رسید، چنان که یک مقام بلندپایه دولت امریکا نیز در همان زمان اعلام کرد: «ما به شورای امنیت نیازی نداریم» (ذوالفقاری، ۱۳۸۵: ۱۲).

دو هفته بعد در ۲۵ اکتبر امریکا به صورت رسمی قطعنامه‌ای را پیشنهاد کرد که تلویحاً مجوز جنگ با عراق را می‌داد، اما بوش باز هم تهدید کرد که در صورت مخالفت شورای امنیت با این امر، وی عقب‌نشینی نخواهد کرد. بوش گفت «اگر شورای امنیت قصد قاطع خلع سلاح عراق را ندارد و اگر صدام حسین حاضر نیست تن به خلع سلاح بدهد، امریکا هدف تشکیل خواهد داد و او را خلع سلاح خواهد کرد.» (Arend, 2003: 89-92) پس از مذاکرات طولانی پشت پرده، شورای امنیت در ۷ نوامبر به درخواست بوش پاسخ داد. سر قطعنامه ۱۴۴۱ را به اتفاق آرا تصویب کرد و عراق را نقض‌کننده قطعنامه‌های قبلی تشخیص داد، گروه بازرسی جدیدی تشکیل شد و بار دیگر هشدار داده شد در صورت کواهی مجدد عراق در مورد خلع سلاح، این کشور با عواقب سختی روبه‌رو خواهد شد. البته این قطعنامه صریحاً کاربرد زور را مجاز نشمرده بود و واشنگتن می‌بایست پیش از توسل به زور، بار دیگر برای بحث درباره موضوع به شورای امنیت مراجعه می‌کرد (سادات میدانی، ۱۳۸۶: ۱۱).

اما باز هم دیری نپایید که تردیدها در مورد کارایی بازرسی عمومی جدید و میزان همکاری عراق آغاز شد. در ۲۱ ژانویه ۲۰۰۳، پاول شخصاً اعلام کرد که «بازرسی‌ها مؤثر نخواهند افتاد». وی در پنج فوریه در سازمان ملل متحد اظهار داشت عراق همچنان سلاح‌های کشتار جمعی خود را پنهان می‌کند. فرانسه و آلمان با پافشاری به مهلت بیشتر، واکنش نشان دادند. تنشی که میان کشورهای متحد وجود داشت رو به افزایش نهاد و شکاف‌ها هنگامی عمیق‌تر شد که ۱۸ کشور اروپایی در حمایت از موضع امریکا بیانیه‌هایی صادر کردند (گلنن، ۱۳۸۲: ۴۹).

در ۱۴ فوریه، بازرسان به شورای امنیت گزارش دادند که پس از ۱۱ هفته بازرسی در عراق، هیچ نشانه‌ای از سلاح کشتار جمعی نیافته‌اند. ده روز بعد، در ۲۴ فوریه،

امریکا و انگلستان و اسپانیا قطعنامه‌ای را پیشنهاد کردند و از شورای امنیت خواستند اعلام کند بر طبق فصل هفتم منشور ملل متحد، عراق آخرین فرصت داده شده در قطعنامه ۱۴۴۱ را از دست داده است». فرانسه، روسیه و آلمان بار دیگر خواستار اعطای فرصت بیشتر به عراق شدند. در ۲۸ فوریه، کاخ سفید که ناخشنود بود، بر خواسته‌های خود افزود: «آری فیشر، سخنگوی کاخ سفید اعلام کرد که هدف آمریکا دیگر تنها خلع سلاح نیست بلکه اینک موضوع تغییر رژیم نیز مطرح است». به دنبال آن، فرانسه و روسیه اعلام کردند جلوی هرگونه قطعنامه بعدی که کاربرد زور علیه عراق را اجازه دهد، خواهند گرفت. روز بعد، چین نیز اعلام نمود همان موضع را دارد. انگلستان طرحی مصالحه‌آمیز ارائه داد، اما پنج عضو دائم شورای امنیت نتوانستند به توافق دست یابند و شورای امنیت به بن‌بست رسید و ایالات متحده نیز بدون کسب مجوز از شورای امنیت به عراق حمله کرد (گنویز، ۱۳۸۲: ۵۱-۵۰) و این همانا مصداق بارز تلاش عملی آمریکا برای ایجاد تحول در حقوق بین‌الملل توسل به زور - که در منشور ملل متحد تجلی می‌یابد - بود.

اما پس از حمله آمریکا به عراق، با فشار و انتشار آمریکا و متحدانش قطعنامه ۱۴۸۳ شورای امنیت به تصویب رسید که اقدام آمریکا و متحدانش در سرنگونی حکومت صدام حسین را آشکارا تأیید کرد. این قطعنامه نیروهای اشغالگر را به عنوان مقاماتی که دارای شخصیت حقوقی می‌باشند، معرفی کرد و ضمن سلب نقش حیاتی برای سازمان ملل متحد در مدیریت کمک‌های بشردوستانه، کمک به بازگست پناهندگان، بازسازی عراق، فراهم کردن شرایط توسعه پایدار، ارتقای حمایت از حقوق بشر، و انجام کلیه عملیات و اقدامات را به هماهنگی با مقامات اشغالگر منوط ساخت. قطعنامه با لغو تحریم‌ها، تمدید برنامه نفت در برابر غذا، تجویز بهره‌برداری از حساب‌ها و هزینه کردن آنها، عملاً کارگزاران آمریکا در عراق را در حد یک دولت حاکمیت‌دار ارتقا داد. به طور